

## گمگشتگی متن در حواشی<sup>۱</sup>

پاسخ به مقاله آقای پرویز ضیاء شهابی با عنوان:

«بررسی امکان وقوعی ترجمه فارسی وجود و زمان هیدگر چنانکه بسزای چنین کتابی بود»

### سیاوش جمادی

مترجم و پژوهشگر

### چکیده

مضمون مقاله آقای ضیاء شهابی، که عنوان آن در بالا آمده است، عمدتاً مشتمل است بر نقد دو ترجمه فارسی *Sein und Zeit* که اخیراً منتشر شده‌اند. مقاله اینجانب پاسخی نه به کل نقد آقای ضیاء شهابی، بل به بخشی از مضمون آن که بر کار اینجانب وارد آمده و در ضمن بررسی شیوه نقد ایشان است. ایرادها یک به یک پاسخ داده می‌شوند. آنچه درست است با قدردانی و برجسته‌نمایی پذیرفته می‌آید. آنچه نادرست است با بیان و تفصیل دلیل یا ادله رد می‌گردد. آنچه بی‌آنکه بتوان درست یا نادرستش خواند نگارنده را به بیانی بهتر در ترجمه برمی‌انگیزد توضیح خواهد شد و این همه البته در کل یا در هر حال همراه با سپاس.

اما گزاردن سپاس به تحسین و تمجید خشک و خالی نیست، گرچه چنین رسمی رایج است. آنجا که پای تفکر فلسفی و از آن مهمتر تفکر پدیدارشناسانه در میانه است، هر آنچه بیرون از اصل مطلب است از جمله رنجش و ناخوش‌آیندی شخصی باید کنار رود. به قول ارسطو:

“*Amicus Plato, set magis amica veritas*”

«افلاطون را دوست دارم، اما حقیقت را بیشتر دوست دارم.»

دو نکته ناگفته نماند: یکی آنکه پاسخ به همه جوانب مقاله مطول آقای ضیاء شهابی در مقاله‌ای کوتاه‌تر از آنچه پیش رو دارید میسر نگشت. دو دیگر آنکه به احترام استاد، در این مقاله به جز در نقل قول‌ها به جای هایدگر هیدگر به کار می‌رود.

### کلید واژه‌ها:

نقد درونماندگار، زهد پدیدارشناختی، عنف تأویلی، هاله افکنی، مازاد نقد

<sup>۱</sup>. تاریخ وصول ۱۳۸۶/۱۱/۲۶، تاریخ تصویب ۱۳۸۶/۱۲/۲۲

## قسمت اول: پاسخ به ایرادهای برون‌متنی

### ۱.۱. ترجمه *das Wesen* و حواشی آن

پاسخ به مقاله آقای ضیاء‌شهابی را از اولاً شرحی مختصر درباره «مازاد نقد» و ثانیاً ایراد وارد شده به ترجمه *das Wesen* به «ریشه‌گشایی» (در سرلوحه قسمت الف از مقدمه مترجم هستی و زمان) آغاز می‌کنیم که ظاهراً ایرادی مهمتر از ایرادهای دیگری است که بر مقدمه مترجم، اهدائیه مترجم و حتی کومه نوشته نام مترجم (س. ج.) وارد آمده‌اند.

این ایراد از چشم ناقد آن‌قدر مهم است که با وام‌گیری اصطلاحی از حافظ، خود را به سبب این ایراد، افتاده «در تنگنای حیرت» یافته و شتابزده و بی‌درنگ مخاطبان خود را به مدخل *Wesen* در واژه‌نامه‌ها احاله داده‌اند. غالب‌ترین معنای *Wesen* به انگلیسی *essence* و به فارسی ذات و ماهیت است. گرچه حیرت، قاعدتاً باید متضمن اندکی هم شک و تردید باشد، بیان ناقد از یقین به ایراد خود نشان دارد. بعداً در ایراد به معادل‌گذاری دیگری، آقای شهابی به طعن و کنایه آن را همچون معادل‌گذاری *Wesen das* می‌خوانند. آقای شهابی وضع معادل «ریشه‌گشایی» را «کار جمادی» حدس و ذوق و استحسان مترجم تلقی می‌کنند و خلاصه افزون بر بیان و تحلیل خود ایراد آن‌قدر که می‌توانند با زبانی فاخر از حیرت‌زایی چنین اشتباهی به «زعم» ایشان و تعمیم خشک و تر سوز آن به کل ترجمه داد سخن می‌دهند، و مکرراً ایرادهای خود را دستاویز هجو این ادعای مترجم قرار می‌دهند که گوش‌سپاری به متن مهمترین رهنمود و دلیل راه وی بوده است. بنابراین با پشتوانه مازاد نقد کم‌کم حیرت ایشان به یقین مبدل می‌شود؛ یقینی که تلویحاً به خواننده القاء می‌کند که مترجم سرسری نگری و کامشکاری خود را به دروغ گوش‌سپاری به متن جا زده است و نسبت به معنای واژه نه چندان مهجوری چون *Wesen* (*essence*) غافل یا جاهل بوده است.

مازاد نقد یعنی چه؟ مازاد نقد یعنی هرآنچه غیر از بیان و تعلیل عینی ایراد است. مدخلیت میل، غرض، ستایش، نکوهش و هر آن چیزی که مصدر صدورش نه ایراد درون‌متنی بل خواهش و نمایش سوژه شخص ناقد است، و حتی لحن و زبان ایراد

می‌توانند مقومات چنین مازادی باشند. در اینجا «کژخوانی» مترجم همچون پیش‌داوری مسلم گرفته‌ای نقد را مزین و بدرقه می‌کند با بحثی در الفاظ یونانی که البته در جای خود آموزنده است. اما نتیجه‌گیری:

«... ریشه‌گشایی، را جز در ترجمه حاضر جایی نتوانستم بیابم و ظاهراً جز حدس و ذوق و استحسان مترجم مبنایی ندارد.» و از پی آن بلافاصله توضیح *unheimlich* (سهمناک) و اشکال بر آنچه در نهایت به نیت مترجم می‌رسد: کوشش برای نهادن خود به جای خواننده. توجه کنید: فقط کوشش، نه توفیق بیرونی. سپس خارخار جمله‌هایی که تنها سه چهار موردش بیان می‌شود و مابقی را خواننده باید به اعتبار مرجعیت گوینده پذیرا شود به همان سان که کسی در یک محفل خصوصی نظر و سلیقه خود را درباره اثری، فیلمی، کتابی بدون توجیه بیان می‌کند؛ حالا چه به سادگی بگوید: «سراپا مهمل یا شاهکار بود.» چه به سبک استاد شهابی بدین‌سان ابزار نظر کند که: «بلعجب بازی روزگار را ببین! دل‌مان را خوش کرده بودیم به آن مترجمی که اسم کتاب را درست ترجمه کرده و نام نویسنده را درست نوشته است. گوارایی این زلال از آمیختگی با شربتی ناخوش مذاق خالی نماند...» الخ. ایرادی نیست که نظر به زبان عامیانه، یا به زبان ناصرالدین شاهی یا تاریخ بیهقی یا ملغمه زبان فاخر و عوامانه بیان شود. مسئله آن است که این فتاوی چه مایه‌ای از فلسفه و تفکر در خود دارند.

خواهیم گفت که آقای شهابی با وارد کردن ایراد به ترجمه واژه *Wesen* نقشی به غلط خوانده است. اما برای ایضاح مفهوم مازاد فرض بر یقینی می‌نهیم که منقد به ایراد مستدل خود دارد. با این فرض، یک ایراد مستدل سوخت یا محملی فراهم می‌آورد برای فتوهای نامستدل زیر و بالای خود. این است عیار نقدی که خلل و فرج آن با مازاد نقد پُر و بتونه‌کاری می‌شود. مازادی که کاملاً جدا از مضمون اصلی است و لازمه نقد نیست، در نقد منتشر، ساری و جاری می‌گردد. آن را می‌پیراید و می‌آلاید، و خلاصه حکایت معرکه‌گیری است که خیلی آسان و بی‌آب و تاب مار را از صندوقچه بیرون نمی‌آورد.

وجهی از گوش سپاری به متن به ویژه در خوانش آثار هایدگر - یا ببخشید هیدگر - را در یک کلام چکیده کنم: بی‌اعتمادی به معادل‌های دیکسیونرها. در هیچ واژه‌نامه

آلمانی‌ای واژه *Entfernung* به معنای هایدگری رفع دوری نیامده است. عجب آنکه جناب شهابی خود نیز در ترجمه «چالشی سهمگین بر سر ترجمه» در چکیده مقاله‌شان بی‌اعتنا به واژه مرسوم و لغت‌نامه‌ای *μετάφραση* (به معنای ترجمه) از واژه آرکائیک *εὐμνησίκα*، که یادآور هرمس و به معنای تأویل است بهره گرفته‌اند و کار درستی هم کرده‌اند، بی‌آنکه واژه‌نامه‌ها بر آن خط بطلان کشند. از آنجا که جناب شهابی بی‌آنکه امکان اشتباه به دل راه دهند، معادل‌گذاری *das Wesen* را ظاهراً (و بنا به مازاد نقد یقیناً) کار «ذوق و استحسان» جمادی دانسته‌اند، دفاع از ترجمه *das Wesen* به ریشه‌گشایی را به کنت مالی (Kenneth Maly) و پرویز عماد می‌سپریم که هر دو از هیدگرشناسان بنام، اساتید دانشگاه شیکاگو، مترجمان دومین کتاب بزرگ هیدگر به انگلیسی با عنوان آلمانی *Beiträge Zur Philosophie (Vom Ereignis)* و عنوان انگلیسی *Contributions to Philosophy (From Enowning)* و کمابیش از مهمانان همیشگی سمینارها، یادنامه‌ها، همایش‌های راجع به هیدگرند. عماد از دوستان پرفسور فون هرمن و عضو انجمن مارتین هیدگر نیز هست. لازم است خواننده مرعوب این معرفی که الزاماً معیار اعتبار سخنان معرفی‌شوندگان نیست، نشود و آن را به چشم یک معرفی بی‌غرض بنگرد. در حقیقت نیز نظر این دو تن که به زودی توضیحش خواهیم کرد نظر همه مفسران و مترجمان هیدگر نیست. تا آنجا که امر به معادل‌گذاری *das Wesen* در اندیشه متأخر هیدگر راجع است به زودی به نقل از پرفسور عماد سایر نظرها نیز به اطلاع خواننده خواهد رسید. نظر عماد و مالی هر چه باشد - درست یا غلط - فعلاً و عجلتاً این ترجیح‌بند مقاله آقای شهابی که توجه جمادی به متن، به خوانش متن و به گوش‌سپاری به متن را تخطئه می‌کند در مورد *Wesen* غلط از کار درمی‌آید و معلوم می‌شود که ترجمه این لغت در مقدمه مترجم - درست یا غلط - سرخود، سهل‌انگارانه و سرسری نبوده است. خوانش متن به طور کلی و خوانش متون هیدگر به طور خاص همواره چالش برانگیز بوده است. این خوانش بازهم باید چالش برانگیزتر شود وقتی در مجمع مقالات متفکرانی چون موهانتی (Mohanty)، جان سالیس (John Sallis)، والتر بیمل (Walter Biemel)، فردریش ویلهلم فون هرمن، دیوید فارل کرل (David

(Farrel Krell، جان. د. کاپوتو (John D. Caputo)، تام راکمور (Tom Rackmore)، اتو پوگلر (Otto Pöggler)، هانس گئورگ گادامر (Hans-Georg Gadamer)، کریستوفر مک کان (Christopher Macan) و دیگران قرار می‌گیرد. در چنین مجمعی از مفسران هایدگر ترجمه *das Wesen* به *root-unfolding* «ریشه-گشایی»، هیچ کس را «در تنگنای حیرت» نمی‌اندازد. اگر کسی هم ایرادی به این معادل‌گذاری داشته باشد از بیان ایراد و دلایل آن پا فراتر نمی‌نهد. خلاصه‌ای از آرای شهابی این است: به شهادت لغت‌نامه‌ها و به استناد توضیحات خود هایدگر کلمه *das Wesen* به معنای «ریشه‌گشایی» نیست. *Vom Wesen der Wahrheit* («در باب ذات حقیقت» یا به ترجمه‌ی جان سالیس *On the Essence of Truth*) مقاله‌ای است از مجموعه مقالات کتاب *Wegmarken* (نشانه‌های راه)، مطابق نسخه‌ای من در اختیار دارم (انتشارات ویتوریو کلوسترمن، ۲۰۰۴) مستند آرای شهابی پانوشت صفحه ۱۷۷ بر دومین کلمه‌ی اولین جمله‌ی این مقاله است: *Vom Wesen der Wahrheit ist die Rede* «در باب ذات حقیقت است [این] گفتار».

احتمالاً دسترس دانشجویان آلمانی‌دان به این نسخه آسان‌تر است. انتشارات کمبریج نیز کتاب را به انگلیسی و با عنوان *Pathmarks* ترجمه کرده است. اما هایدگر در جاهای دیگر نیز به *Wesen* پرداخته است. از جمله در «مسائل بنیادین پدیدارشناسی» (جلد ۲۴ مجموعه آثار، ص ۱۲۰) که *Wesen* را با *tiên einai* و آنچه قبل از فعلیت چیزی بوده است مرتبط می‌کند. در جلد ۳۱ مجموعه آثار، «در باب ذات آزادی انسانی...» (صص ۱۷۹ و ۱۲) ذات آزادی سه گونه معنا می‌شود. (۱) چه بودن آزادی (۲) امکان درونی چه - بودن (۳) بنیاد این امکان. در *Beiträge... Wesen* اصلاً اسم فعل می‌شود، رخداد می‌شود تا آنجا که رخ می‌دهد. *Wesen* حقیقت هستی می‌شود که هستندگان را با پرتوافکندن و صدور نور خود بر آنها می‌هستند. در بند ۱۶۶ از کتاب *Beiträge* (صفحه ۲۸۹) هایدگر شش مفهوم برای *Wesen* بنا به موقف تاریخی‌اش برمی‌شمرد. بنا به بند ۱۶۴ همین کتاب *Wesung* فعل هستی است و هستی همین فعل است. نه چنین است که هستی هست؛ هستی می‌هستند. این «می‌هستند» را عجاتاً در ازای *west* (فعل سوم شخص مضارع که با

W کوچک ابتدا می‌شود) آورده‌ام. در بند ۱۶۵ هیدگر افتراق هستی (Seyn) و هستنده (Seiende) را با حالت اسم محلی Wesung همراه می‌کند که عماد و کنث مالی با جسارت و جرأت آن را به essential swaying ترجمه کرده‌اند. خلاصه آنکه هیدگر منحصرأ در پانوشت ریزی که استاد به آن استناد کرده‌اند Wesen را معنا نکرده است. من هم ادعا ندارم که در معادل‌گذاری این Wesen که با gewesen, Sein (بوده) و Gewesenheit (بودگی) و anwesend (حاضر) و abwesend (غایب) همگن شمرده می‌شود صلاحیت و اهلیت دارم در این مواقع برای درک معنا به شرح‌های هیدگرشناس‌ها رجوع می‌کنم و سپس معادل را در زبان فارسی دری یا پهلوی می‌جویم. نکته جالب آنکه هستیه و هستیکیه در زبان پهلوی دلالتی دارد؛ از جمله هستی، حقیقت، دوام، استمرار. هسته بنا به ارجاع فره‌وشی به برهان قاطع همچون entity در انگلیسی هم ذات معنی می‌دهد هم موجود.

Wesen در سرلوحه‌ای که استاد بر آن انگشت نهاده‌اند درست از آن رو به «ریشه‌گشایی» ترجمه شده که من از جعل معادل پرهیخته‌ام. ایراد استاد شهابی به بیان ایراد و دلیل آن محدود نشده است. مازادی در پس و پیش دارد که انگشت ایراد را با انگشت اتهام همراه می‌کند: «نقش بسته‌اند که حسابی بهیدگرند. بدین معنا که با زبان آلمانی آن کنند که هیدگر با یونانی کرده و با فارسی آن که وی با آلمانی» این نیت خوانی طعن‌آلوده که فرهیختگی و عامیگری را به هم آمیخته است تمهیدی است برای طرح ایرادی که آقای شهابی را به «تنگنای حیرت» انداخته است و مرا به ششدر حیرت. اثری از این احتمال در کلام ناقد نمی‌یابیم که ممکن است به خطا رفته باشد.

پرفسور پرویز عماد به تأسی از کنث مالی Wesen را در متن آلمانی‌ای که آقای شهابی با نقل اصل آلمانی آن ما را از نقل آن معاف فرموده‌اند به root-unfolding برگردانده‌اند. نه بنا به منصب و اعتبار نمادین ایشان بل مطابق توضیحات قانع‌کننده‌شان من این معنا را پذیرفته و سپس das Wesen را به ریشه‌گشایی ترجمه کرده‌ام. خواهیم دید که استادان دیگری همدیف ایشان معادل‌های دیگری پیشنهاد کرده‌اند که هیچ کدام معادل متداول و لغتنامه‌ای کلمه نیست. توضیحات

آقای عماد در یکی از منابع مهم یعنی در مجموعه ۴ جلدی *Critical Assessments* راتلج، و در جمع هیدگر خواننده‌های بنامی که نامی چند از آنها را به اطلاع رساندیم، ارائه شده است.

آقای عماد همان بخشی را که در نظر آقای شهابی شکسته - بسته نقل شده تا صحنه به نفع توضیحات مترجم یعنی جمادی کارگردانی شود عیناً به همان صورت که من در سرلوحه آورده‌ام سرلوحه مقاله خود کرده است بی‌آنکه از جانب کسی به کژخوانی متهم شود. از قضا عماد درست همین جمله را سرلوحه مقاله‌ای می‌کند که موضوع آن مسئله ترجمه از نگاه هیدگر است. بی‌درنگ اضافه کنم: نه اینکه عماد از من پیروی کرده باشد بلکه عکس آن بوده است.

ترجمه سرلوحه از پرویز عماد چنین است:

The difficulty of a translation is never merely a technical one, but pertains to the relation of man to the root unfolding of the word and to the dignity of language.

اینک توضیحات عماد را به پاس احترام به مترجم سرآغاز کار هنری که مرا بدهکار پاسخ مقنع دانسته‌اند از انگلیسی ترجمه می‌کنم و سپس نشانی دقیق اصل مطلب را می‌دهم که فکر می‌کنم دانشجویان محترم می‌توانند آن را از مخزن کتابخانه دانشگاه علامه و احتمالاً از دیگر کتابخانه‌های بزرگ تهیه کنند. از شتابزده بودن ترجمه پوزش می‌طلبم:

واضح است که کلمه *Wesen* در ترجمه مشکلات بزرگی را پیش رو می‌نهد. برگرداندن این کلمه به *essence* [ذات، ماهیت] آن سیر ظهوری را که در خصیصه به پیش رونده ظهور مضمون است و برای این کلمه نقشی اساسی دارد منعکس نمی‌کند. در کتاب *Beiträge zur Philosophie (Vom Ereignis)* هیدگر به این امر اشاره دارد که *essentia* (و بنابراین همچنین کلمه *essence* انگلیسی) کلمه‌ای متعلق به تفکر متافیزیکی که به منزله تفکری است که به موجودیت موجودات [یا حیث هستمندی هستندگان یا *Die Seiendheit des Seienden*] می‌پردازد (GA 65, p. 270). هیدگر در زمینه گفتاری راجع به *ὅτι ἐστίν* و *τι ἐστίν* می‌گوید که افتراق *essential* و

existential [یا وجود و ماهیت به تعبیر قرون وسطا و فلسفه مدرسی] «خاسته از موجودیت موجودات و بنابراین متعلق به وزونگ هستی [Wesung] des Seyns است» هیدگر سپس می‌افزاید: «نه چنان است که *Essentia* و existential امر غنی‌تر [das Reichere] و تابع یک امر بسیط [die Folge eines Einfachen] باشند. بل برعکس [این افتراق] گونه‌ای فقر و وزن (Wesen) هستی و حقیقت آن است» این اظهارات هیدگر کاملاً روشن می‌کنند که گرچه کلمه *essence* به وزونگ (Wesung) هستی مرتبط است تفاوت عظیمی میان *Wesen* و ذات و ماهیت وجود دارد که در ترجمه نباید نادیده ماند. (تأکید از مترجم است).

چندین رویکرد به ترجمه *Wesen* به معضلی که این کلمه در ترجمه پیش می‌نهد اشاره می‌کنند:

(۱) گیل اشتنستاد (Gail Stenstad) پیشنهاد می‌کند که این کلمه ترجمه نشود. (بنگرید به رساله منتشر نشده: «پرسش هیدگر در باب زبان: از هستی تا سکنا»). مزیت آلمانی نگه داشتن این کلمه آن است که با دست ناخورده نهادن آن عملاً ترجمه‌ای حادث نمی‌شود.

(۲) ویلسون براون (Wilson Brown) کلمه *Wesen* را به *issuance and abidance* [صدور و باشندگی] ترجمه می‌کند. این معادل تا حدی به سیر ظهور و گشودگی‌ای که کلمه *Wesen* ابراز می‌کند نزدیک می‌شود. اما این ترجمه با کاربرد دو اسم به جای یک فعل خصیصه سیر و حرکت بودن *Wesen* را در محاق می‌برد. بنگرید به:

“The Selfsame and differing of the difference’ Research in Phenomenology, xiv (1984), p. 2-5.”

(۳) کنث مالی عبارت «ریشه‌گشایی» (root-unfolding) را پیشنهاد می‌کند

که سیر ظهور و خصلت پیشروندگی‌اش را می‌رساند، بنگرید به:

Maly, “Imaging hinting showing placing the work of art” in F. W. Von Herrmann and W. Biemel (eds). *Kunst und Technik: Gedächtnisschrift zum 100 Geburtstag von Martin Heidegger* (Frankfurt am Main: Klostermann Verlag, 1989). p. 195.



ما نیز در مقاله خود در همه جا از کاربست مالی پیروی می‌کنیم. البته واژه root (ریشه) این خطر را دارد که بر جا یا چیزی پایین‌تر یا عمیق‌تر دلالت کند که از مصدر آن Wesen رخ می‌دهد - و از همین رو متضمن ایستمندی و ثباتی است که برخلاف آمدِ Wesen است - با این همه عبارت «ریشه‌گشایی» وقتی با طنین و پژواک کل این ترکیب شنیده شود به دلالت سیر و حرکت مهمی که در Wesen رخ می‌دهد نزدیک می‌شود. (Macann, pp. 58, 75 (footnote. 2))

در ضمن اگر کسی آلمانی بداند می‌تواند به منبع اصیل‌تری که ذیلاً می‌آید رجوع کند. (این ارجاع از نگارنده این سطور است): بند 149 از بخش IV (Der Sprung) از کتاب *Beiträge zur Philosophie (Vom Ereignis)* تحت عنوان:

Die Seiendheit des Seienden unterschieden nach *τί ἐστιν* und *ὅτι ἐ'στιν*. S. 270

ناگفته نماند که *ἐ'στιν* (estin) و *ἐ'στί* (esti) اصلاً با استن و هستن و هستی مشترک لفظی است، و معقول نمی‌نماید که در ازای آن وجود را بگذاریم. باز هم برای آنکه مرجع در دسترس‌تر باشد خواننده انگلیسی‌دان می‌تواند به ترجمه انگلیسی منبع فوق رجوع کند (Heidegger, 1999, pp. 190-91).

عیان شد که برگردان *das Wesen* به «ریشه‌گشایی» نه «کارجمادی» و نه از متبادرات «حدس و ذوق و استحسان» وی بل در اثر توجه به منازعات و مباحثات مفسرانی چون گیل اشتنستاد، ویلسون براون، کنث مالی و پرویز عماد بوده است که در مجموعه‌ای معتبر از مجمع هیدگرشناسان بزرگی از جمله پرفسور هرمن و گادامر و دیگران مطرح شده است.

این منازعه عمدتاً بر سر معناگشایی‌های *wesen* و *Wesen* و *Wesung* در متون هایدگری بعد از گشت بوده است. در هستی و زمان *Wesen* هنوز معنای ذات می‌دهد. در متافیزیک چیست این معنا را بنا به شرط و شروطی می‌توان پذیرفت. در تفسیر سروده *Der Ister* و به ویژه در شاهکار دوم هیدگر یعنی *Beiträge...* دیگر *Wesen* را نمی‌توان، اصلاً نمی‌توان به «ذات» و «ماهیت» ترجمه کرد. به چه باید ترجمه کرد؟ فعلاً من نمی‌دانم و خود نیز از ترجمه *Wesen* (اسم فعل) به «تذوت»

در متافیزیک چیست؟ راضی نیستم. همان‌طور که کنث مالی و عماد می‌گویند کلمه‌ای لازم است که حرکت و سیر پیش‌رونده از مصدر صدوری که سرچشمه و خیزگاه است در این معادل‌گذاری منظور گردد. معادل کنث مالی و عماد را قانع‌کننده‌تر یافتیم. فقط همین. ای کاش مترجمان به جای مقابله در این موارد محادته و هم‌رسانی داشتند. هم ذات و هم ماهیت در سنت فلسفی قدیم ما دلالتی دارند غیر از دلالت Wesen. از قضا این ایراد نیز بر معادل «وجود» به ازای Sein وارد است. وجود و ماهیت در سنت فلسفی ما و existential و essentia در سنت مدرسی و تومیستی و به همین منوال اصالت وجود و اصالت ماهیت متعلق است به تفکری که Seinsfrage (پرسش هستی) در آن چندان جدّ نبوده است. همواره گفته‌اند وجود اما موجود را مراد کرده‌اند. معنای مستوفای Wesen همانقدر هنوز در راه است که فهم مضمون کتابی چون *Beiträge...* این کتاب را هیدگر در دهه‌ی سی می‌نوشت و می‌خواست که در دهه‌ی هشتاد منتشرش کنند. کلمه‌ی Wesen در تفکر هیدگر متأخر، آسان‌تر به ترجمه نمی‌دهد. با این همه، خطاست اگر از بیم خطا ننویسیم و ترجمه نکنیم. باید بنویسیم، خطا کنیم، در معرض ایراد نهیم و اصلاح کنیم تا زبان فارسی به جای ستوده شدن ورز آید و برای بیان تفکراتی از نوع تفکر هیدگر و هگل درخور گردد. نیازی به توضیح نیست که این به معنای تجویز سرسری‌نویسی نیست.

عیان شد که جمادی در ترجمه Wesen به «ریشه‌گشایی» ادای ترجمه‌های شگفت‌انگیز هیدگر از *آنتیگونه* و *جمهوری* (پولیتیا) را در نیاورده است، اما ظاهراً آقای شهابی همچون یونانی‌دان‌هایی که ترجمه‌های هیدگر را شنیده‌اند بی‌تأمل و شتاب‌زده حکم کرده‌اند.

آقای شهابی به کنایه گفته‌اند: «هیدگر خود در همان معترضه به صراحت و فصاحت و بلاغتی درخور توجه گفته است که از ترجمه چه تلقی دارد. آقای جمادی از آن معترضه شکسته - بسته جمله‌ای را چنان ترجمه کرده‌اند که توجیه‌کننده شیوه‌ای تواند شد که خود در ترجمه وجود و زمان در پیش گرفته‌اند. اما صحنه تک‌گویی و مونولوگ، هیدگر را چنان کارگردانی نکرده‌اند که سخن وی خوب شنیده شود. من،

به قدر وسع و فراخور مقام می‌کوشم کرانه‌خوانی مترجم را آشکار کنم» لیکن چیزی جز نمونه‌هایی از ترجمه-تفسیر هیدگر از سوفوکل و افلاطون را نیاورده‌اند، و در نتیجه جمادی را از آگاهی نسبت به کژخوانی دربارهٔ تلقی هیدگر از ترجمه محروم ساخته‌اند.

## ۱.۲. هستی یا وجود؟

آقای شهبابی برآنند که Sein را باید به «وجود» ترجمه کرد. من نیز پیش از این بر همین باور بودم، گرچه فرقی میان این دو در ادبیات فارسی نهاده نشده است. وجود را ترجیح می‌دادم چون در سنت فلسفی ما متداول‌تر بوده است. درست به همین دلیل اینک هستی را ترجیح می‌دهم، و وجود را برای *existentia* در مقابل *essentia* و دست‌بالا برای اگزیستانس محفوظ می‌دارم. وجود و ماهیت، *essentia* و *existentia* به نزد هیدگر متعلق به تفکری است که *Seinsfrage* (پرسش هستی) را به جدّ نمی‌گیرد. از وجود سخن می‌گوید اما موجود مراد می‌کند. به همان‌گونه وجود را به کار نمی‌برم که هیدگر از کاربرد *existentia* - مگر به معنای مدرسی - احتراز دارد. اما دلایل دیگری نیز در میان است:

*ist*، *is*، *esse*، است، هست، هسته و هستی اشتراک لفظی دارند، همگن هستند. شکل اسم مصدری *ist* «هست» *war* (بودم، بود) در آلمانی *Sein* است. در فارسی اشکال تصریفی و زمانمند این فعل بعضاً از هستن و آستن و بعضاً از بودن صادر می‌شوند. مصدر یا *in-finitiv* برای تعریفات زمانمند مادر محسوب می‌شود. چرا از بین می‌دهم، داده‌ام، داد، خواهم داد، داده و دادن تنها دادن حق ریاست دارد؟ چون دادن مقید به زمان و مکان نیست. مصدر و اسم حاصل مصدر فعل نامقید و نامحدود (یا *in-fin-itiv*) به دیروز و امروز و فردایند. *Sein* اسم مصدر است. اینکه مضموناً هیدگر معنای هستی را در افق زمان می‌جوید دلیل قانع‌کننده‌ای بر این امر نمی‌تواند بود که به جای *Sein* وجود بگذاریم. هستی نیز می‌تواند از عرش اسم مصدری به زیر آید و با بودن - نه با وجود - همکاری کند برای ترجمهٔ انواع و اقسام اشکالی که هیدگر از *Sein* استخراج می‌کند. دست به ترجمه که برود معلوم می‌شود

که وجود این قابلیت و انعطاف‌پذیری را ندارد. اما مهم‌تر از همه اینها Sein بنا به توضیح خود هیدگر در بخشی از کتاب «درآمدی به متافیزیک» (*Einführung in die Metaphysik*) – در سلسله *esse, ist, is* و بالاخره هست و است فارسی می‌گنجد. چه دلیلی قاطع‌تر از همگن بودن معنایی و لفظی Sein و هستی. خیلی زور بزنیم وجود مناسب اگزیستانس به معنای معمول آن است چه هر دو معنا یعنی از خود به در شدن. وجد و اکستازی هم معناست. فارسی زبان‌وندی و عربی زبان‌قالبی است. من در ترجمه Sein به هستی به تمام امکانات صرفی هستن و بودن اندیشیده‌ام. در حین ترجمه مدت‌ها به دنبال ترجمه عربی هستی و زمان بودم تا بدانم مترجم عرب از امکانات زبان‌قالبی چه بهره‌هایی برده است، پیدا نکردم. این را استاد به حق درست حدس زده‌اند که اگر ژاپنی می‌دانستم متن اصلی را با ژاپنی نیز تطبیق می‌دادم. شما اگر بگویید «موجود است» یا «موجود خواهد بود» آن «موجود» را در معنای انتیک به کار برده‌اید نه انتولوژیک. Sein همان قدر هستی به مفهوم اسمی است که (Time) Zeit زمان به مفهوم اسمی است. این «زمانی» که هیدگر آن را به افق فهم معنای هستی تعبیر می‌کند زمانی است که اصلاً هستی و زمان به آن نمی‌رسد. این زمان، زمانی غیر از ظرف می‌روم – رفتی – خواهیم رفت، است. درباره‌ی چرا به صرف و نحو Sein و توضیح دقیقی که هیدگر درباره‌ی کاربرد مصدری این فعل می‌دهد و امکانات بطور تصریف و بودن می‌توانید به بخش II از کتاب «درآمد به متافیزیک» صفحه ۵۶-۴۰ چاپ Max Niemeyer (۱۹۹۸، چاپ پنجم) رجوع بفرمایید.

خواننده فارسی زبان ناآشنا با آلمانی می‌تواند بخشی از ترجمه فارسی «صرف و نحو کلمه هستی» را در مقدمه مترجم بر فلسفه وجودی، اثر مک کواری ترجمه آقای حنایی کاشانی بخواند. Sein با *esse* و هسته و هستی و است و هست و هستمند و هستنده و هستومندی خویشاوندی لفظی دارد، که در فارسی به کمک بودن تطورات و تصریفات زمانمند پیدا می‌کند. گرچه توسل به شواهد شعری ادب فارسی خود جای بحث دارد، تصادفاً شاهی که آقای شهابی آورده‌اند می‌تواند گواه مطلب بالا گرفته شود به شرط آنکه به جای «بود» زیر «است» خط بکشیم. شاعر بود را گذشته است دانسته است.

گوهر مخزن اسرار همان است که بود  
حقّه مهر بدان مهر و نشان است که بود

### ۱.۳. ایراد به اهدائیه و عنف تأویلی

اهدائیه ترجمه هستی و زمان آغازی این چنین دارد: «پیشکش به همدوش دردیوشم دکتر علی جمادی...» و انگشت ایراد استاد این اولین کلمات مترجم را از طعنه تیر کژگمانی که حتی به قید شاید و احتمال نیز آوردنش وجهی معقول ندارد بی نصیب ننهاده‌اند. اول با الهام از اختصار نام من از لغت‌نامه سین جیم کرده‌اند: «صفتی است مرکب در معنای کفو، هم تراز، برابر در مقام / دو تن را گویند که همراه و دوش بدوش در راهی یا در پی کاری روند» کدام لغت‌نامه؟ نوشته‌اند و چه بهتر که بدو اتوریته و کاریزمای دهخدا همچون مازاد نقد هاله‌افکنی نکنند. با این فرض، صاحب این لغت‌نامه حتی اگر سعدی و بیهقی یا هر اتوریته دیگری بوده باشد چه بهتر که نامش نادیده گرفته شود، چه نام خود می‌تواند مصدر عنف تأویلی گردد و کاربرد «اولی‌تر» را به نام خود یا با لابی و واسطه نام خود مجاز دارد، چنانکه سعدی دستاویز چنین جوازی شده است. اولی‌تر (برترتر) غلط است مگر در زبان عظیم‌الشأن سعدی به بیان آید. به صاحب لغت‌نامه بالا بی‌هراس از اقتدار نامش توانم گفت: اگر همدوش صفت است پس از چه رو آن را در معنای دوم به صورت اسم معنا کرده‌ای بدون آنکه اسم بودنش را قبل از هر چیز در پرانتز اعلام کنی. به جای «دو کس» باید می‌گفتی: «حالت یا صفت دو کس». به علاوه به معنای اسمی نیز بنا به توضیحی که خواهم داد به جای «دو تن» باید گفت: «هر یک از دو تن» چنان که «هم زانو» یعنی هر یک از دو تنی که همنشین باهمند. هر دو را باید همدوشان یا هم زانوان گفت. همدوش بدو صفت است و آنقدر که باید با فارسی - عربی دری آشناییم که بدانیم صفات مرکب دوبخشی که بخش اول آنها «هم» است همواره به جای اسم می‌توانند نشست. البته این مانع از کاربرد صفات دیگر به جای اسم نمی‌شود: ای پادشاه خوبان داد از غم تنهایی (حافظ)؛ که هر که با بدان نشیند بدی بیند (سعدی)؛ دل ز تنهایی به جان آمد خدا را همدمی (حافظ)؛ زین هم‌رهان سست عناصر دلم

گرفت (مولوی)؛ فزاینده باد آوردگاه / فشاننده خون ز ابر سیاه (فردوسی). در مثال و شاهدهی که آقای شهابی از مرحوم دکتر امیرحسین یزدگردی پشتوانه ایراد خود کرده‌اند همدوش تا آنجا که من می‌فهمم در نقش صفت به کار رفته است و تنها به کمک حرف «با» نقش رابطی از نوع «همراه با»، *zusammen mit, together with* به خود می‌گیرد. این از حیث گرامر فرمال و اما از نظر معنا. «هم» افاده شرکت و معیت می‌کند، و همچنین برابری. این افاده دوم مخصوصاً در بعض ترکیبات «هم» با عضوی از بدن مثلاً «بر» (پهلوی، جنب)، دوش (شانه)، پشت (کمر یا پشت بدن)، چشم (دیده، عین)، دست، پا، ریش، زانو و سر مراد می‌شود اما علاوه بر افاده اول. مثلاً همبر، هم بر همنشین و صاحب و هم بر «برابر» دلالت می‌کند. همسر، هم بر دوست، رفیق، زوج، هم‌رتبه دلالت می‌کند و هم بر نظیر و کفو. همدوش، هم به معنای هم‌قدم و رفیق راه است و هم به معنای برابر و کفو. فرهنگ معین به ما نگفته است که یکی از این معانی را همدست تأویل خود و مرجع و مصدر اقتدار بر سایر معانی کنیم.

رفیق، رفیق راهی است، همچنان که حیث التفاتی به ما می‌گوید: هر آگاهی آگاهی از...، هر عشقی عشق به... و هر اراده‌ای اراده به سوی... است. راه‌های همدوشی بسیارند و بی‌شمار. رفیق راه بودن در مصائب زندگی، در همنوایی فکری، در ارسال بی‌دریغ کتاب و مقاله، و در خود دوستی سابقه‌دار از عهد کودکی. حسن ظن جناب شهابی از این همه تنها به آن گراییده که جمادی شاید یک تنه کار را به انجام نرسانده است. «شاید»ی که به شیوه تأویل استاد می‌توان یقینی محکم‌تر از یقین دکارتی از آن بیرون کشید. بماند که با همان شیوه می‌توان بر لغت «شاید» که بر «شایسته است» دلالت می‌کند همان نوع ایرادی گرفت که ایشان بر کاربرد «اینک» به جای «اکنون» وارد آورده‌اند. بماند که به فرض اثبات غلط بودن تمام جملات و کلمات آنچه در مقدمه مترجم، خود مترجم نوشته است معلوم نمی‌شود که این اثبات چه ربطی به امکان وقوعی ترجمه *Sein und Zeit* دارد. من به این شیوه، عنف تأویلی با پشتوانه مازاد هاله افکن می‌گویم که شرح آن فراتر از یک شکوه شخصی در نشریه‌ای پژوهشی است.

#### ۱.۴. پاسخ به ایرادهای پراکنده

اکنون می‌کوشم از ایرادهایی که در مقاله آقای شهبانی شخص مترجم، نیت و مقاصد نهان او و اعتبار او را هدف قرار داده‌اند درگذرم. در این باره هر چه از استاد به ما میرسد نیکوست گرچه حکم اعدام باشد. تنها خواهشی دارم از خواننده که شاید خودخواهانه باشد. مقدمه مترجم را بخواند و بعد خودش کلاهش را قاضی کند که آیا به راستی مقصود جمادی مثلاً از نخستین پاراگراف مقدمه همان است که جناب استاد دریافت یا به اصطلاح خودشان «برد/شت» کرده‌اند. «نام‌آشنا» هم مثل برداشت، ضروری، سلامتی، و بسیاری از واژه‌هایی است که جریان زنده و زاینده زبان به آن معنایی بخشیده که هر کس می‌تواند آن را بفهمد. از لفظ بگذریم، و به معنا بپردازیم: گفته‌اند: «میرداماد هم نام آشناست اما آیا فلسفه او را شناخته‌اند؟» و من می‌گویم البته درباره میرداماد همین را می‌گفتیم اگر موضوع بحث ما میرداماد بود، با این تفاوت که میرداماد را به دست تفسیرهایی نسپرده‌اند که جریان‌ساز شود. نویسنده‌ای می‌نویسد: «کنراد در لهستان متولد شد اما در بیست سالگی ترک وطن کرد.» با روش آقای شهبانی به این نویسنده می‌توانیم گفت: «خب خیلی‌ها در لهستان متولد شده‌اند اما آیا همه آنها در بیست سالگی ترک وطن کرده‌اند؟» گفته‌اند: «پرسش‌هایی از این دست» «پرسش‌هایی همه چیز بپرس و هیچ چیز نپرس» اند. در نقد اندیشه‌های فردید نوشته‌ام: «اسم‌های تاریخی‌ای چون کیهان‌مداری یونان باستان، خدامداری قرون وسطی و بشرمداری عصر مدرن گویای همه چیزند و در عین حال هیچ چیزی را بیان نمی‌کنند.» (جمادی ۱۳۸۶، ص. ۳۶) شباهت این دو جمله در مضمون نقد است نه در موضوع آن. موضوع همه چیز بپرس و هیچ نپرس و موضوع همه چیز گو و هیچ نگو با هم فرق دارند. موضوع اول اسم‌های تاریخی و موضوع دوم پرسشی است که در حقیقت پرسش نیست. چه بلافاصله به آن جواب داده می‌شود پس بلافاصله تبدیل به خبر می‌شود: «هایدگر در ایران فیلسوفی نام آشناست، اما آیا فلسفه او نیز همسنگ نام و آوازه‌اش شناخته شده است؟ مشکل می‌توان گفت آری.» بنابراین ما نه با پرسش که با یک خبر سر و کار داریم. این نوع

پرسش استفهام تأکیدی و ماننده همان پرسش فتوایی است. هیدگر آن قدر که نامش شناخته شده است فلسفه‌اش شناخته شده نیست. بنابراین دیگر پرسش بودن امر و مسئول غنه آن منتفی است. پرسشی در کار نیست که همه چیز پرس و هیچ نپرس باشد. آنچه در میان است یک خبر است و خبر یا صادق است یا کاذب. بلافاصله یکی از دلایل یا کمینه دلیل خبر از پی می‌آید: غیاب ترجمه فارسی *Sein und Zeit* اطلاعی داده می‌شود از چیزی: ناآشنا بودن فلسفه هیدگر نه به قدر معروفیت نامش. مقصود استاد از «همه چیز» این‌گونه بیان شده است: می‌توان در این پرسش نام هیدگر را با خیلی از نام‌های معروف که حتی خیابانی به نامش کرده‌اند و از قضا متون آنها نیز به عربی یا فارسی در میان ما حاضر است عوض کرد: مثلاً ملاصدرا، میرداماد، سهروردی و دیگران. این پرسش درباره همه آنها صدق می‌کند. کاملاً درست است. اما بی‌درنگ باید افزود که این «همه» را نمی‌توان «هیچ» شمرد. اگر هیچ بودند که استاد نمی‌توانستند به نام آنها را معرفی کنند. به بیانی دیگر: آیا همه کسانی که نامشان در ایران شناخته‌تر از فلسفه‌شان است «هیچ»‌اند؟ اسم تاریخی داعیه شمول بر مصادیق بی‌شمار و دست نیافتنی‌ای دارند که ارتباط آن با آنها در فرآیند دیالکتیک کلی و جزئی تعیین نمی‌شود. اما «همه» جناب شهبازی افراد مشخصی دارد. اگر بحث مقدمه مترجم بر سر میرداماد بود باز هم این پرسش و در واقع خبر بر او صدق می‌کرد با این تفاوت که متون آنها ظاهراً در میان ما حاضرند اما در حقیقت چنین نیست. مغلطه است اگر مقصود مترجم را صرف انتشار به حروف فارسی بگیریم. حضور یعنی خوانده شدن. مگر متون میرداماد یا اصلاً بگیریم فردوسی و نظامی در میان ما حاضرند؟ بنابراین پرسش من از قضا درباره همه معاریفی است که متن و ترجمه آنها در میان ما غایب است. در واقع اطلاعات یا اطلاعاتی که جمله من به خواننده می‌دهد درباره میزان آشنایی ایرانیان با هیدگر است که درباره کسان دیگری نیز صدق می‌کند. اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند. جمله آغازین مقدمه معنایی دارد، لبی دارد، مغزی دارد. آن را از زبان مارک تواین بیان می‌کنم: «اثر کلاسیک یعنی: آنچه بسیار ستوده می‌شود، اما خوانده نمی‌شود.» فرموده‌اند: «به نزدیک من بیگانه‌شناس آشنا شناس - چه ایرانی باشد چه ژاپنی -



ناخویشتن‌شناسی است که نه هیدگرشناس تواند شد نه میدگرشناس. «بعید است که مخاطب این هم‌آمیزی زبان فاخر و عامیانه کسی جز جمادی باشد. اول اجازه دهید «ناخویشتن‌شناس» را تصحیح کنم. به سیاق آشنا نشناس اینجا نیز باید گفت: «خویشتن‌شناس». ناخویشتن‌شناس یعنی شناسانند ناخویشتن. البته اشکال من بی‌تعارف مقابله به مثلی است درباره‌ی ایراد ایشان به واژه «نام آشنا» ورنه چندان اعتقادی به اصل مطلب ندارم. بسیاری از معنابخشی‌ها از فرط کثرت کاربرد است. به گمانم تصحیح و ترجمه‌ی هاله زدوده جمله‌ی مورد بحث چنین باشد: «کسی که داعیه شناخت بیگانه دارد اما خود را نمی‌شناسد نه بیگانه را می‌شناسد و نه خود را. پس او نمی‌تواند هیدگرشناس یا هگل‌شناس یا X شناس بشود.» به جای X می‌توان هر فرد بیگانه‌ای نهاد. اما چیزی دیگر نیز با اجازه‌ی استاد تصحیح باید شود: فاعل اگر بیگانه‌شناس است پس چطور نمی‌تواند هیدگر و میدگر را بشناسد» وزن و سجع و قافیه‌پردازی به قول خود استاد نباید معنا را قربانی کند. به جای بیگانه‌شناس به لحاظ معنا باید «کسی که داعیه بیگانه‌شناسی دارد» بنشیند.

حالیا اگر درست فهمیده باشم و در ضمن مخاطب این جمله حکیمانه باشم جوابم این است. من نه هیدگرشناسم نه قصد کسب چنین افتخاری دارم. من از شناخت خود نیز عاجزم. مساند هیدگرشناسی را به اساتید گرام و امی گذارم تا پای آن عمری پر برکت کنند، همایش‌ها و نمایش‌ها بگذارند، زادروزها و مرگ‌روزها بپا کنند. چرا باید عمر عزیز و یکباره‌ی خود را در راه کار فرساینده، دشوار و در عین حال بی‌اجر و مزد ترجمه هدر دهند؟

قسمت دوم: پاسخ به نقد ترجمه متن

## ۲.۱. مفهوم *yáp* (denn) در سوفیست افلاطون

هستی و زمان از نقل قولی از سوفیست افلاطون آغاز می‌شود؛ اول اصل یونانی آن می‌آید و سپس ترجمه آن به آلمانی به دست هیدگر. یکی از نشانه‌های نقد آقای شهابی ترجیع‌بندهای آن است. آنچه از دید ایشان در آغازین جای به عنوان غلط فاحش و حیرت‌افزا و نابخشودنی معرفی و توجیه شده است هر دم از نو و در هر فرصتی همچون لایت موتیف موسیقی تونال تکرار می‌شود. از این جمله‌اند: گوش‌سپاری به متن، همدوش و خود را به جای خواننده نهادن. دریافت من آن است که این ترجیعات اساساً ممکن است بجا باشند یعنی در هر جا که همان ایراد سابق و اولیه ظاهر می‌شود منتقد نیز تکرارش می‌کند، و باید همچنین کند تا منتقدعلیه از نقد او به خطاهای عاداتی و تکرارشونده خود پی ببرد. در این صورت حق آن است که منتقد علیه از منتقد قدردانی کند. چه اصلاحی بهتر از اصلاح عادات نادرست! لیکن این ترجیعات می‌توانند نابجا باشند و صرفاً از اطمینان منتقد به تأسیس اولیه نشان داشته باشند. انشاءالله که ترجیعات استاد از نوع اول باشند. وقتی استاد به نقد ترجمه جمله سوفیست می‌رسند و آن را با ترجمه قبلی من در مقدمه هایدگر و سیاست قیاس می‌کنند چنین نتیجه می‌گیرند:

اگر پیش از این یک چشم ترجمه کور بود اکنون زدند چشم دیگرش را هم کور کردند. الحق که به‌به، به‌به! جایی که مترجم باید یک گوشش به افلاطون باشد و یک گوشش با هیدگر (برخلاف ادعایش در مقدمه به «گوش‌سپاری به متن» «حرف زدن با متن»، «متن را تنها دلیل راه شناختن») گوشش به هیچ کدام بدهکار نیست یا نکند - خدای ناکرده - «سخن گفتن دری» نمی‌داند. وگرنه چگونه ممکن بود که «*yap*» یونانی یا «*denn*» آلمانی را به «زیرا» یا «چه» ترجمه کند... الخ

اینک ادعای دوباره و اگر لازم شود صدباره من درباب «گوشش در گوش‌سپاری به متن» نه در باب گوش‌سپاری به متن. متن در اینجا متن آلمانی است. نویسنده وقتی خود جمله یونانی را ترجمه می‌کند اساساً این حق را به مترجم نمی‌دهد که خود از

نو و با تفسیر خود آن جمله را ترجمه کند. در این صورت مترجم امانت را زیر پا گذارده و مغلوب فضل‌نمایی یا وسواس قبیح گشته است.

هیدگر جمله را این چنین ترجمه کرده است:

Denn offenbar seid ihr doch schon lange mit dem vertraut  
was ihr eigentlich meint, wenn ihr den Ausdruck, seined,  
gebraucht, wir jedoch glauben es einst zwar zu verstehen  
jetzt aber sind wir in Verlegenheit gekommen.

استاد شهابی مسلماً بر اصل یونانی و ترجمه آلمانی دقت زیادی فرموده‌اند و اقرار می‌کنم که هم از بابت توضیح باشنده و هم توضیحات این جمله مدیون ایشان شده‌ام. تنها مسئله آن است که به نظر من توضیحات ایشان قدری آشفته است به نحوی که در می‌مانی به کدام یک پاسخ دهی. در هر حال ترجمه ایشان که خود بر ترجمه‌ناپذیری هستی و زمان خط بطلان می‌کشد از این قرار است:

... پس پیداست که دیری است تا شما چون لفظ موجود را بر زبان می‌آورید با آنچه می‌خواهید آشنایید. ما نیز پیش از این می‌پنداشتیم آن را درمی‌یابیم، اما اکنون دروا شده‌ایم.

احتمالاً اندک خوانندگانی یونانی می‌دانند و من اندکی یونانی می‌دانم و با همان اندک برخلاف تصور استاد مخصوصاً روی حرف yap (denrfor) خیلی فکر کرده‌ام و اکنون نیز بدو بنا بر آن می‌گذارم که حق با استاد باشد چه گاهی ور رفتن زیاد باعث می‌شود که نتیجه بدتر شود، اما اینکه استاد از سرکوفت و کنایه زدن درباره گوش‌سپاری به متن خسته نمی‌شوند مرا به یاد اعتراف‌گیران می‌اندازد، صدمبار هم که ایشان اثبات کنند که جمادی سهل‌انگاری کرده، از آنجا که نه ایشان بلکه من و در یک زمان ویراستار و من، از سخت‌سری و دقت خود خبر داریم؛ هرگز اعتراف نخواهم کرد که در این باره حق با ایشان است.

برمی‌گردیم به جمله یونانی: ترجمه استاد را دیدیم. بهترین راه میانبری که به نظر من می‌رسد آن است که از قید جمله یونانی و یونانی‌دانی و یونانی‌بازی در جایی که کمتر کسی یونانی می‌داند درگذریم. در عوض ترجمه جناب شهابی را با ترجمه نگارنده و اگر لازم افتاد با ترجمه‌های دیگر قیاس کنیم ببینیم اشکال کار کجاست. به احترام استاد ترجمه ایشان را Massgabe یا معیار می‌گیریم:

### ترجمه جمادی:

چه آنچه پیداست آن است که هرچه باشد از دیرباز شما هرگاه لفظ هستنده، را به کار می‌برید با آنچه به راستی از این لفظ مراد می‌کنید آشنا بوده‌اید. لیکن ما که یک زمان می‌پنداشتیم که این لفظ را می‌فهمیم اینک پای در گل مانده‌ایم.

### ترجمه نوالی:

«زیرا بدون شک شما از مدت‌ها قبل در جریان آنچه که از کلمه باشنده موقع استعمال آن، می‌فهمید، قرار داشتید؛ ما سابقاً تصور می‌کردیم که [معنی] آن را می‌فهمیم ولی اکنون به اشکالی برخورد کرده‌ایم.»

### ترجمه منوچهر اسدی:

«... چرا که به هر تقدیر دیرزمانی است که به هنگام یقین ایستاده‌اید، لیکن گرچه ما نیز پیش از این بر همین گمان باطل بودیم، و لیک اکنون در این وادی جز حیرت فرارویمان نیست.»

(توضیح: آقای منوچهر اسدی در سال ۱۳۸۰ فقط درآمد هستی و زمان را ترجمه کرده‌اند.)

### ترجمه مک کواری و رابینسون:

For manifestly you have long been aware of what you mean when you use the expression "being". We, however, who used to think we understood it, have now become perplexed.

ترجمه استمبو: عیناً رونویسی از ترجمه بالا.

اینک اولاً یک تقاضای خودخواهانه و پوزش‌طلبانه از خواننده عزیز داریم که وی را درگیر دعوایی نادلخواه و ناخوشایند کرده‌ایم: ترجمه استاد شهابی را مرجع مطابقت گیرد و همه این ترجمه‌ها را با آن مقایسه کند. در میان ترجمه‌های فارسی کدامیک به آن شهابی نزدیک‌تر است؟ اگر ترجمه جمادی نزدیک‌تر به نظرت آمد پس با ما همراه شو:

ترجمه جمادی از اول نه ادعای کمال داشته و نه جمادی ترجمه کامل را ممکن می‌داند و این نه از سر فروتنی متکبرانه یا طفره روی از خطا بل براساس رویکرد نظری اش به مسئله ترجمه است. در عین این باورداشت عجلتاً ترجمه جناب شهابی

را ترجمه کامل می‌گیریم. بنا به مفروضات بالا: جناب شهابی قاعداً می‌باید ترجمه جمادی را درست‌تر از بقیه بداند.

پرسش: اگر ترجمه جمادی نزدیک‌ترین ترجمه به ترجمه معیار یا ترجمه استاد شهابی است، پس سبب چیست که ترجمه نزدیک‌تر و بهتر از تیرها و طعنه‌های استاد که صرفاً به نقد درون‌ماندگار بسنده نمی‌کنند نصیب بیشتر و خیلی هم بیشتری می‌برد؟

ثانیاً مقصود من از ترجمه بهتر یا مهمتر به هیچ وجه جسارت به ترجمه‌های دیگر نیست. مقصود درست‌تر با معیار ترجمه آقای شهابی است.

ثالثاً کل این جمله دلالتی کلی در ورای الفاظ و لفاظی دارد: «شما تاکنون هر وقت لفظ موجود را به کار می‌برده‌اید می‌فهمیدید که مقصود چیست اما این پندار از پی مکالمه‌ای میان ته‌تتوس و بیگانه فروپاشیده و حالا آنچه می‌پنداشتیم آشنا و مأنوس است باعث گوریدگی ما شده.» این همان حرف حساب نویسنده است. هر ترجمه‌ای که آن را برساند ترجمه‌ناپذیری و تحریم ترجمه را وامی‌زند.

رابعاً به سراغ مفردات می‌آییم که کلنجر با آنها در ادبیات هیدگری در ایران از دهه چهل خوانش متن را تحت‌الشعاع قرار داده است. آقای شهابی می‌فرمایند denn آلمانی در ازای *yap* یونانی افاده‌تعلیل نمی‌کند. به زبان ساده‌تر این کلمه به چون، زیرا، چه و چراکه نباید ترجمه شود. فعلاً قبول می‌کنیم. اما این بدان معناست که همه مترجم‌ها از جمله مک کواری و رابینسون و حتی استمبو که شاگرد هیدگر و مفسر هیدگر و هگل است همه بر خطا بوده‌اند جز آقای شهابی. از آنجا که آقای نوالی از فرانسه ترجمه کرده‌اند پس مترجمان یا مترجم فرانسوی نیز به این خطا کاران نابخشودنی حیرت‌افزا افزوده می‌شوند. به سوفیست سر می‌زنیم. آیا در موقعیت پاسخ به پرسش جمله می‌تواند ابتدا به «پس» شود. من نه تنها درصدد رد گفته آقای شهابی نیستم بلکه بنا بر آن می‌نهم که حق با ایشان باشد. ایشان در هر حال به سوفیست یونانی - نه سوفیست لطفی - مراجعه کرده‌اند که از دسترس من دور است. اما می‌خواهم بگویم به فرض که من اشتباه کرده باشم آن‌طور که آقای شهابی آن را مایه به‌به و عجباً و آه و درد می‌دانند نیست. همه مترجمانی که در اینجا به کارشان نگریم همین اشتباه را کرده‌اند. احتمالاً به قول انگلیسی‌ها این یک

Common mistake است. چطور ممکن است همه مترجمان متوجه نشده باشند؟ نه اینکه بخواهیم از روی دست آنها ترجمه کنیم. هایدگر خود نیز جمله را با Denn آغازیده است، و نه با danach یا dann; also و کلمه‌ای که صریحاً معنای «پس» را افاده کند.

## ۲.۲. در باب ایراد به حشو قبیح

حالیا به حشوهای قبیح پس و پیش offenbar بپردازیم. استاد علت را به چیزهای ذهنی‌ای وصل کرده‌اند که به هیچ وجه حقیقت ندارند. و شرط اخلاق نقد را ادا نمی‌کنند. چطور ممکن است حشوها ره‌گشای فهم شوند؟ البته که نمی‌شوند اما در اینجا به فرض حشو بودن راه فهم را هم بند نیاورده‌اند: «چه آنچه پیداست آن است که هر چه باشد از دیرباز...» هر کس این جمله را می‌فهمد. اما چرا نگفته‌ام «زیرا پیداست که از دیرباز... الخ»؟ من هم ترجمه قبلی خود را روان‌تر می‌دانستم. چه شد که این سان شد؟ دقت و وسواس زیاد. می‌خواستم doch را که معنایش منحل می‌شود به نحوی به فارسی منتقل کنم. در واقع این جمله در آخرین ویرایش به این صورت درآمد. نکته جالب توجه شیوه طرح ایراد است. استاد پس از آنکه حکم به حشو بودن - حال قبیح یا ملیح بودنش بماند - داده‌اند، مترجم را تلویحاً متهم کرده‌اند که چون این قسمت را در قلاب نیاورده است پس امین نبوده است، و حال آنکه این قسمت یعنی عبارت «هر چه باشد» - غلط یا درست - از فرط دقت و امانت افزوده شده نه به دلخواه مترجم. doch نوعی Füllwort (حشو و جا پرکن) است لیک بی‌دلالت نیز نیست. فرهنگ wahrig آنجا که نقش تأییدکنندگی این واژه را در قسمت ۴ مدخل doch معنا می‌کند از قضا مثالی می‌زند که doch مانند doch در جمله هیدگر قبل از schon آمده است:

Ich habe es dir doch schon dreimal gesagt.

در همین بخش معنای زیر را برای doch آورده است. از چپ به راست بخوانید:

Tatsächlich/ دیگر، خوب، هم eben و آری ja:

واقعاً، به راستی، جداً، حقیقت امر wirklich/wahrhaftig و غیره

فرهنگ *Oxford-Duden* نیز *doch* را با همین نقش به *nevertheless, still, all* و *the same* و *after all* معنا کرده تا گویی خیال ما را راحت کند که آوردن «هر چه باشد» اگر هم نامناسب باشد الهام و وسواس خناس نیست. استاد می‌داند که گرچه *doch* در نقشی که محل بحث ماست *Füllwort* است اما آلمانی‌ها معنایی از آن می‌فهمند. «هرچه باشد» برای انتقال این معنا آورده شده است، شاید ناشیانه و نارسا و اصلاً ناضرور باشد و شاید بهتر بود که مانند مترجمان انگلیسی آن را معنا نکنیم. در هر حال از تذکر مفید استاد شهابی در این باره سپاسگزاریم.

### ۲.۲. در باب اصلاح «پای در گل ماندن» در ترجمه جمله سوفیست

قبل از هر چیز واژه‌نامه‌ها را درمی‌نگریم. *Verlegenheit* دو معنای اصلی دارد که معنای دیگر ذیل یکی از آنها قرار می‌گیرند. من این طور خلاصه می‌کنم: (۱) خجلت (۲) گرفتاری. این دو معنا به هم ربط دارند. *Ball* دو معنای اصلی دارد. (۱) توپ (۲) نقدی (با *b* کوچک). ربطی میان این معناها نمی‌توان یافت. اکثر کلمات چندمعنایی از نوع اولند. خجلت و گرفتاری چه ربطی به هم دارند؟ خجلت در دلالت این کلمه غالباً دستپاچگی، شرمندگی و انفعالی است ناشی از گرفتاری و گرفتاری نیز نوع خاصی از گرفتاری است که با خجلت ربط دارد: در مضیقه یا هچل یا مخمصه گیر کردن. پس این معانی مختلف با هم حرف می‌زنند، سرچشمه معنایی و حیطة معنایی مشترکی دارند. حتی گاه معانی ظاهراً نامربوط لفظی واحد تأمل برانگیزند.

Das Wort "sein" bedeutet im Deutschen beides: Da-sein und Ihm-gehören.

این یکی از جملات قصار کافکاست که با اجازه استاد آن را برای خوانندگان ترجمه می‌کنیم:

«کلمه *sein* در آلمانی به دو معناست: وجود و متعلق به او.» (جمادی ۱۳۷۹، ص. ۱۶۳).

از استاد و خوانندگان می‌پرسم که اگر مترجمی لغت‌نامه و متون فارسی را زیر و رو کرده و اصطلاحی یافته باشد که دقیقاً نظیر کلمه آلمانی دو معنای مرتبط خجلت و گرفتاری بدهد کار خوبی کرده یا کاری غلط؟ اینک به *Duden*، به *Wahrig* و به

«بهزاد» مراجعه کنید: Verlegenheit دقیقاً همین حالت پا در گل مانی را می‌رساند: هم به معنای Befangenheit (خجلت) است و هم به معنای Verwirrung (گوریدگی، سردرگمی، هچل) جناب شهابی دوردور مرا به سرسری نویسی متهم می‌کنند. من «پای در گل ماندن» را به زحمت بسیار یافته‌ام، فرهنگ بهزاد که برای خواننده دسترس‌پذیر است. Verlegenheit را به دستپاچگی، ناراحتی، شرمندگی، گرفتاری، مضيقه، هچل، و مخمصه معنا می‌کند. کمابیش می‌توان همه این معانی را ذیل دو مقوله گرفتاری و شرمندگی قرار داد. حالا معین را باز کنیم. معنای حقیقی را که کنار بگذاریم چنین می‌خوانیم: پا در گل، گرفتار، خجل، شرمسار. هم واژه آلمانی و هم پا در گل مانی گویای گرفتاری‌ای چون در هچل افتادن‌اند. شاهی از ادبیات بیاوریم، چون در ادبیات موقعیت وصف می‌شود و موقعیت معنا را می‌گشاید. پزشکی ملزم است به بیماری دم مرگ سر بزند. از دیگر سو بیمناک است خانه را ترک کند به دلایلی. مسئله درماندگی میان اینجا و آنجا است. مسئله از اینجا ماندگی و از آنجا راندگی است. کافکا وضعیت پزشک را بدین‌سان وصف می‌کند:

Ich war in grosser Verlegenheit: eine dringende Reise stand mir bevor; ein Schwerkranker wartete auf mich in einem zehn Meilen entfernten Dorfte.

در هچل بزرگی بودم: سفری ناگزیر فرارپیش داشتم... الخ. این in قبل از Verlegenheit از پاگیری و افتادن در درون هچل و سرگشتگی نشان دارد. اگر بگوییم Ich war verlegen یعنی سرگشته یا دستپاچه بودم. در سوفیست افلاطون اپوریا بنا به موقعیت از حیرت به معنای شگفت‌زدگی سخن نمی‌رود و هیدگر نیز درست ترجمه کرده است. آن واژه‌ای که در فارسی هر دو معنای Verlegenheit را می‌رساند «پای در گل ماندن» است. تصادفی نیست که هم در فارسی و هم در آلمانی کلمه‌ای هست که هم هچل و گرفتاری را می‌رساند هم خجلت و شرمساری. In Verlegenheit kommen یعنی گرفتاری پیدا کردن. حتی من فکر می‌کنم که بهتر بود in der Verlegenheit sein را هم که دو سه خط پایین‌تر می‌آید به همین «پا در گل ماندن» ترجمه شود، هر چند «افتادن در...» خود از افتادن در دام



سردرگمی حکایت می‌کند. «دروا» نیز آهنگ زیبایی دارد و همین حالت را می‌رساند اما این تقارن شگفت‌انگیز یعنی دلالت دوگانۀ خجلت و گرفتاری در آن مضمون نیست. من برخلاف آنچه جناب شهابی می‌گویند لغت‌نامه‌ها را نبوسیده و کنار ننهاده‌ام، اما ور رفتن با مفردات گاه نقش آنها در متن را از یادمان می‌برد به ویژه وقتی زیبایی و آهنگ معادلی ما را افسون کرده باشد. اصلاً گاه واژه‌نامه‌ها به ویژه دو زبانه‌ها دقیق نیستند. فرهنگ یونانی - انگلیسی Langenscheidt در برابر *αΠορώ* معادل‌های *be astonished* و *be surprised, wonder* را آورده است، اما *bewildered, be puzzled* و مانند اینها را نمی‌آورد. باید دید این حیرت چه نوع حیرتی است. شگفت‌زدگی، هیبت و *thaumazein* افلاطونی است؟ من می‌گویم نه. این حیرت درگیر بن‌بست و وضعیت دشوار شدن است. ما که آلمانی‌تر از آلمانی زبان‌هایی چون کافکا نیستیم که عیناً همین وضعیت را برای پزشک دهکده تصویر می‌کند. بار دوم هیدگر نمی‌گوید *in Verlegenheit kommen*. او از *in Verlegenheit sein* استفاده می‌کند. قبول دارم که بهتر بود هر دو را یک جور ترجمه کنم. اما در مورد جملهٔ سوفیست حالت گیر کردن و گرفتاری در معضل برجسته‌تر است. در آلمانی کلماتی که انواع حیرت و بهت و تعجب را می‌رسانند چندین‌اند: *erstaunen, staunen, verwirren, ratlos sein*. در انگلیسی هم همین‌طور: *be puzzled, astonish, wonder, be surprised, be bewildered* و غیره. در یونانی هم همین‌طور: *ἀΠορία, ἐχθλήσσω, ἀχατδαλώδης* و غیره. هر یک دلالتی دارند. افزون بر این کلمهٔ واحد در وضعیت‌های گوناگون می‌تواند در ترجمه معادل‌های مختلف بطلبد. وضعیت یا موقعیت گاهی از اطوار یک معنا مثلاً سرگشتگی، سردرگمی، گوریدگی، اندروایی یکی را بیشتر از بقیه پذیرا می‌شود. حال این موقعیت ممکن است موقعیتی واقعی و زنده باشد یا همخوانی بهتر با سایر کلمات جمله به لحاظ گوشنوازی و آهنگ و *euphony* یا روانی. آقای ادیب سلطانی در واژه‌نامهٔ *رگانون* برای *αΠορία* این معانی را آورده‌اند: سرگشتگی، بیراهه، سردرگمی، دشواری و شک. این معادل‌هایی است که ایشان در ترجمه متن به کار برده‌اند. هر کدام را در جایی بنا به موقعیتی به کار برده‌اند و بنا را بر یکدستی و تعمیم پیش بنیاد ننهاده‌اند، و به نظر من نه تنها کار درستی کرده‌اند بل کار ایشان را

می‌توان سرمشق قرار داد برای ویراستارانی که با تعمیم‌های پیش بنیادِ مندرج در دفترچه بغل دست خود دمار از روزگار هر متنی در می‌آورند. در ترجمهٔ سوفیست باید به جای اپوریا واژه‌ای به کار رود که با حیرت و هیبت (thaumazein) خلط نشود. من «پای در گل ماندن» را مناسب یافته‌ام چه در ازای اپوریا و چه در برابر in Verlegenheit kommen «دروا» و «اندروا» نیز نظر مرا جلب کرده است. اما معنای آن را قریب به «پای در گل ماندن» می‌یابم. هیچ معادلی از آن رو که پسند آمد من است ابدی نمی‌شود. سوفیست موقعیتی را تصویر می‌کند. بحث دیالکتیکی میان بیگانه و ته‌تتوس از اول بر سر معنای هستی نیست. بحث بر سر چیستی سופسطایی و سپس چیزهای دیگری چون قلاب ماهیگیری، گرمی و سردی و غیره؛ دارد روان پیش می‌رود. ناگهان در جایی بحث پیش نمی‌رود، گیر می‌کند، گرفتار هچل می‌شود، مختل می‌گردد. پای بحث از رفتن می‌ماند و در جا می‌زند. *aporia* در این موقعیت همین گیر کردن و تعلیق است، حالا چه در هوا یا اندروا، چه در زمین یا در گل. اما آیا «اندروا» آن تناظر معنایی کاملی را که میان پا در گل مانگی و Verlegenheit است می‌رساند؟ آیا معنای خجلت و دستپاچگی هم می‌دهد؟

#### ۲.۴. در باب ترجمه *heute* به «در این زمانه»

استاد پرسیده‌اند که به جای *heute* چرا نگوییم «امروزه» و بگوییم «در این زمانه»؟ از استاد انتظار می‌رود که عکسش را بگویند. تا آنجا که من می‌دانم «امروزه» در آثار گذشتگان به کار نرفته است. پیشینیان به جای آن گفته‌اند «در این زمانه».

در این زمانه رفیقی که خالی از خلل است

صراحی می‌ناب و سفینه غزل است

البته من با این دیدگاه زبانی «در این زمانه» را نیآورده‌ام و برای من امروزه و «در این زمانه» تفاوتی ندارند مگر آهنگ کلام یا دلیلی در متن یکی را بر دیگری ارجح کند: «در این زمانه» مستقیماً یعنی «در این عصر». امروزه در وهلهٔ اول یعنی منسوب به روزی که در آنیم و در مرحلهٔ ثانوی بر «در این زمانه» دلالت می‌کند. «در این زمانه» به عنوان اولین کلمه‌ای که پس از ترجمه قول نقل نشده از سوفیست می‌آید

بلاواسطه هادی به مقصود است در شرایط مساوی کلمه‌ای که سریع‌تر مقصود را برساند ترجیح دارد. مثلاً *meinen* لغت متداول و امروزی آلمانی است به معنای منظور داشتن، مراد کردن و معانی دیگر. نکاتی هم که استاد درباره «خواستن» و «باشنده» گفته‌اند آموزنده‌اند. اما این هر دو معانی دیگری نیز می‌دهند. چرا ذهن خواننده را با واژه‌های مهجور مغشوش کنیم وقتی خود نویسنده واژه متداول به کار برده است؟ هر چه باشد کتاب‌ها برای خواننده شدن ترجمه و نوشته می‌شوند.

### ۲.۵. در باب ترجمه *Ausarbeitung* به «واشکافی»

استاد شهابی بر معادل «واشکافی» در ازای *Ausarbeitung* ایراد گرفته‌اند. برخلاف نظر استاد «واشکافی» وضعیت ماننده «ریشه‌گشایی» نیست. درباره «ریشه‌گشایی» نقش خودبنیادانه مترجم مستنداً رد شد. نقش مترجم صرفاً جد گرفتن متن، پرهیز از ترجمه سرسری و لغت‌نامه‌ای و توجه به معناگشایی *Wesung*، *Wesen* و *wesen* به نزد هیدگر بوده است. در مورد «واشکافی» برعکس به یک لحاظ حق با آقای شهابی است. من خود نیز از «واشکافی» راضی نیستم. به طور کلی برای مفاهیمی که زاده و بالیده زمینه و زمانه مدرن هستند گاهی نه لغت‌نامه و نه متون کهن معادل مناسبی عرضه نمی‌کنند. برخی برآنند که حتی علوم فیزیک و ریاضی مدرن و ماقبل مدرن نیز با هم فرق ماهوی دارند. علوم انسانی به مفهوم مدرن در فرهنگ و سنت قدیمی که از واژه‌نامه‌های متعلق به آن برای معادل‌یابی مدد می‌گیریم اصلاً وجود نداشته‌اند و زبان، کلمات و مفاهیم از خلاء یا از جهان خودآیین جاودانه‌ای زادن و بالیدن نمی‌گیرند. جستجوی پس‌پس‌نگرانه برای یافتن معادل برای مفاهیم اندیشه پیشرونده دنیای امروز البته تبعی است که تلاش، فضل و دانش ما را از ادبیات ماضی به رخ می‌کشد. هیچ کس نیز نمی‌گوید که این گنجینه را باید رها کرد. اما مفاهیم جدید واژه‌سازی جدید و ورزآوری زبانی قابل برای بیان آن مفاهیم می‌طلبند. ممکن است واشکافی که به مفهوم امروزی آن مراد شده معادل مناسبی برای *Ausarbeitung* نباشد اما لفظ مهجور و نامجول استیفا نیز که گویا استاد پیشنهاد کرده‌اند در نگاه نخست پاسخگوی مفهومی که در معارف مدرن غرب از

Ausarbeitung و از معادل انگلیسی آن working out مراد می‌شود نمی‌تواند بود. دست کم به نحو مشبع و مستوفاً این معادل که طبق کشاف اصطلاحات الفنون نوعی صنعت ادبی برای جامع و مانع بودن مدح و صفت است آن واشکافتن و بندبند کردن را که از کل به فرداً فرد جزئیات باید ره ببرد نمی‌رساند. به توضیحی که استاد از فرهنگ دودن آورده‌اند - و متأسفانه به فارسی ترجمه‌اش نکرده‌اند - در نگرییم Ausarbeiten لفظ به لفظ معادل work out انگلیسی است (مسلماً این اشتباه که مصدر ausarbeiten با حرف بزرگ A ابتدا شده از جناب شهابی نیست. این گونه خطاها که نویسندگان مسئول آن نیست به ویژه در مصاحبه‌ها و یادداشت‌های مطبوعاتی اگر وجود نداشته باشند عجیب است). معادلی تا این حد مستوفاً در زبان فارسی و احتمالاً چینی و ژاپنی نمی‌توان یافت. aus همان out و arbeiten همان work است. بنا به یکی اتمولوژی work، ورز و ورزیدن فارسی اشتراک لفظی دارند. ورز در فارسی علاوه بر معانی دیگر از قضا معنای کار و work و werk پیشه نیز می‌دهد. منوچهری دامغانی می‌گوید:

ورز غنی ببايد اندر خور غنی

ورز فقير بايد اندر خور فقير

پس اگر بتوان با ورزیدن و ورز آوردن واژه‌ای نو در ازای Ausarbeiten/work out جعل کرد شاید مراد حاصل آید و مراد نیز در این موارد با همین گونه دعواها و بحث‌ها حاصل می‌آید. ملاحظه می‌کنیم که دودن نیز واژه را نه با واژه بل با توضیح معنا کرده است: ورز آوردن چیزی در طرحی پیش نهاده به‌طور مستوفاً و با تفصیل فرداً فرد جزئیات/یا ورز آوردن چیزی با دقت و نازک‌بینی در همه جزئیات و به تفصیل... استاد با یقین به ایراد قبلی خود درباره «ریشه‌گشایی» بر این گمان رفته‌اند که معادل «واشکافی» نیز همچون «ریشه‌گشایی» بوده است و این یعنی سهل‌انگاری «نابخشودنی» و بی‌مسئولیتی. هر معادلی که من برگزیده‌ام درست یا غلط، پسندیده یا ناپسند ما حاصل دقت و کوششی در حد توانم بوده است: Ausarbeitung مفهوم خود را نه از جواهر قائم به ذات کلمات بل از زیست-جهان مدرن و از اندیشه مدرن می‌گیرد. فرهنگ Oxford-Duden آلمانی به انگلیسی آن معنایی را که استاد از

دودن آلمانی نقل کرده‌اند بدین‌سان توضیح می‌دهد که شاید برای خوانندگان فهمیدنی‌تر باشد:

Working out the details, elaboration of the details.

البته مازاد نقد و لحن جناب شهابی مقابله‌انگیز است. اما بایسته آن است که در اینجا از باب بهبود کار شخص را کنار بگذاریم. محک زدن معادل استیفاء از همین رو است. باید امتحانش کنیم. در جمله بکاریمش، و اگر جا افتاد ضمن سپاس از آقای شهابی در چاپ بعدی به کارش بریم. من اذعان می‌کنم که این کلمه را پیش‌تر بنا به دریافتم از مقصود نویسنده معنا کرده‌ام نه ترجمه لغت‌نامه‌ای. به نظر می‌رسد که در اینجا لغت‌نامه‌ها جواب نمی‌دهند. کلماتی چون تنسیق، انفاد به معنای پرداختن و استیفاء تنها یک وجه دلالت این کلمه را می‌رسانند. نکته قابل تأمل آن است که هیدگر این کلمه را درباره پرسش به کار می‌برد. این به ویژه در زبان ما بی‌سابقه یا کم سابقه است. همواره پرسش برای پاسخ گرفتن مطرح شده است. اینکه حق پرسش ادا و جوانب آن به تمامی وصف شود دست کم در فرهنگ و زبان ما امری غریب است. فکر می‌کنم خود آقای شهابی نیز اگر به دلالت واژه در هستی و زمان توجه داشته باشند به دشواری کار واقفند. اینکه بگوییم نارسایی چند معادل از میان چهارصد معادل در کتابی با حجم هستی و زمان ارزش ترجمه را نمی‌کاهد شرط وارستگی نیست، اما ترجمه این کتاب نیز گناه کبیر نیست. به سراغ *Ausarbeitung* برویم که هم لفظاً باید کارسازی، تنسیق، تنظیم، آماده‌سازی، ساخته و پرداخته کردن را برساند، هم شرحه شرحه کردن همه جزئیات تا آخر. آن هم به نحو انضمامی، نوعی ته و نو ورزی، ورزآوری و من نه به معنای لغت‌نامه‌ای بل با دریافتی که از مراد متن داشته‌ام گفته‌ام: واشکافی، یعنی نبش، زیر و رو کردن و واری برای برون‌آوری امر پنهان. کوشش من تا به این حد قد داده است. خود نیز نه از این معادل بل از چند معادل دیگر راضی نیستم. قرار هم نبوده و نیست که ترجمه من مطلقاً کامل باشد. با همه این‌ها تذکر استاد و همه منتقدان به فرآیند بهبود ترجمه کمک می‌کند. این بهتر از تعلیق ابدی ترجمه است. فکر می‌کنم اختلاف من با آقای شهابی در دیدگاه زبانی باشد.

## ۲.۶. ایراد به ترجمه قدردانی هیدگر از هوسرل

ایراد وارد شده بر پانوشت صفحه ۳۸ متن آلمانی

پانوشتی که استاد به عنوان مشت نمونه خروار انگشت بر آن نهاده‌اند اگر هم ایراد داشته باشد نه آن ایرادی است که استاد فرموده‌اند. چه خوب بود استاد اصل آلمانی آن را نیز می‌آوردند. اصل آلمانی و دو ترجمه انگلیسی آن از قرار زیر است.

### اصل آلمانی

Wenn die folgende Untersuchung einige Schritte vorwärts geht in der Erschliessung der “Sachen Selbst” so dankt das der Verf. In erster Linie E. Husserl, der den Verf. Während seiner Freiburger Lehrjahre durch eindringliche persönliche Leitung und durch freieste Überlassung unveröffentlichter Untersuchungen mit den verschiedensten Gebieten der phänomenologischen Forschung vertraut machte.

### ترجمه مک کواری و رایبسنون

If the following investigation has taken any steps forward in disclosing the “thing themselves”, the author must first of all thank E. Husserl, who by providing his own incisive personal guidance and by freely turning over his unpublished investigations, familiarize the author with the most diverse areas of phenomenological research during his student years in Freiburg.

### ترجمه استمبو

If the following investigation takes any steps forward in disclosing “the thing themselves” the author must above all thank E. Husserl, who by providing his own incisive personal guidance and by very generously turning over his unpublished investigations familiarized the author

during his *student years* in Freiburg with the most diverse areas of phenomenological research.

هیچکس عقل کل نیست. ممکن است من، مک کواری، رابینسون و استمبو جملگی به غلط *Lehrjahre* را به «سال‌های تحصیل» برگردانده باشیم و تنها آقای ضیاء شهبایی آن را به درستی به «سال‌های تدریس» ترجمه کرده باشند. بد نیست قطعه‌آ بالا را با ترجمه آقای منوچهر اسدی و محمود نوالی نیز بازخوانیم به ویژه آنکه ترجمه شریفه دکتر نوالی بر ترجمه‌های فرانسه هستی و زمان نیز دوردور ره می‌گشاید.

#### ترجمه نوالی

اگر پژوهش حاضر توفیق یافت قدم‌هایی در بررسی «خود اشیاء» به طرف جلوتر بردارد، مؤلف آن را، در اولین وهله مدیون ادmond هوسرل می‌داند. مؤلف شخصاً و مدقانه در طول *سال‌های اقامت* در فریبورگ به هوسرل مدیون است. به علاوه مؤلف در این سال‌ها آزادانه از آثار منتشر نشده استاد خود استفاده برده است. بدین ترتیب قلمروهای مختلف پدیدارشناسی برای وی کاملاً آشنا شدند. (هیدگر، وجود و زمان، ترجمه محمود نوالی، ص. ۶۳، پانوشت)

#### ترجمه منوچهر اسدی

اگر کاوش بنیادین که در پی می‌آید گامی چند به جانب دریافت خود موضوعات بردارد، آن را مدیون گام‌های نخستین هوسرل می‌داند، که نویسنده را در دوران تحصیل در فرایبورگ با راهنمایی‌های شخصی خویش و با در اختیار قرار دادن آثار منتشر نشده‌اش با عرصه‌های گوناگون پژوهش پدیدارشناسانه آشنا ساخت. (هیدگر، درآمد وجود و زمان، ترجمه منوچهر اسدی، نشر پرسش، آبادان و اصفهان، ۱۳۸۰، ص. ۹۱، پانوشت).

می‌بینیم که مترجمان فارسی و احتمالاً مترجمان فرانسوی نیز *Lehrjahre* را به «سال‌های تدریس» ترجمه نکرده‌اند با این همه هنوز این امکان منتفی نیست که صرفاً

و منحصرأ حق با جناب شهابی باشد. بنابراین رجوع به لغتنامه‌ها تنها راه مطمئن است. آنجا که واژه باید در مضمون متن هیدگر ترجمه شود، استاد خود آدرس دیکسیونرها را برای ما می‌نویسند. اینجا که ربطی به مضمون متن ندارد و صرفاً سخن بر سر یک قدردانی ساده شخصی است آن هم در پانوشتی فرعی استاد خود به لغتنامه‌ها رجوع نکرده‌اند، چه اگر رجوع می‌کردند *Lehrjahre* را به «سال‌های تدریس» ترجمه نمی‌کردند. پس نگاه می‌کنیم به واژه‌نامه‌ها:

Wahrig (واریش) → *Lehrjahre: Lehrlingszeit (fig.), die berufliche Anfängerzeit.*

Duden (دودن) → *Lehrjahr: das Jahr der Lehrzeit*

Oxford-Duden (German-English) → *Lehrjahr: year as an apprentice*

Cassel (German-English) → *Lehrjahre: years of apprenticeship.*

فرهنگ‌های فارسی:

سال‌های کارآموزی: *Lehrjahre* → آریان‌پور

سال آموزش، سال شاگردی: *Lehrjahr* → بهزاد

دوره آموزش، دوره شاگردی

به تأکید و بی هیچ ادعایی درباره *in erster Linie* از رهنمود درست استاد سپاسگزارم. هر زبان‌آموز مبتدی‌ای می‌داند که *in erster Linie* یعنی «در درجه اول»، «در وهله نخست» و مانند اینها، استاد اگر به متن آلمانی چاپ هیجدهم Max Niemeyer رجوع کنند می‌بینند که در متن آلمانی قاعده سجاوندی جدا کردن عبارت قیدی *in erster Linie* با ویرگول رعایت نشده است، با این حال ایراد درست جدا از انگیزه و نیت و غرض آن بر چشم ما جای دارد. ای کاش استاد مقاله خود را صرفاً به ذکر ایراد - ایرادهای بیشتری از متن و نه حاشیه و مقدمه - منحصر می‌ساختند و پس و پیش هر ایرادی را با تأثرات و ذهنیات شخصی مزین و هاله‌مند نمی‌کردند.

### نتیجه‌گیری

متن ترجمه شده هستی و زمان بیش از هشتصد صفحه است (منهای مقدمه مترجم



و ضمایمی چون واژه‌نامه‌ها و نمایه‌ها). ناقد نقد خود را عمدتاً متوجه مقدمه مترجم کرده است. ایرادهای ناقد بر متن ترجمه شده مشتمل بر پاراگراف اول و سپس با یک جهش بر پانوشتی در صفحه ۱۴۲ متن فارسی (یا ۳۸ آلمانی - که ایشان سهواً ۳۹ خوانده‌اند) است. مابقی مقاله ناقد مازاد نقد است یعنی توسل به هر آنچه بیرون از تحلیل صرفاً منطقی یا حتی فنومنولوژیک است همچون نیروی پشتیبان نقد. مترجمانی کتاب هستی و زمان را که مسلماً جزو کتب مقدس نیست ترجمه کرده‌اند. ترجمه به اقتضای ماهیتش هرگز کامل نیست لیکن این اصل تلاش برای حرکت به سوی کمال را منتفی نمی‌کند. هر مترجم وارسته‌ای مشتاق بهبود و رفع نواقص کار خویش است؛ هم از این رو هر نقدی در نهایت به نفع منتقدعلیه است؛ چه نقدی که با مازاد نقد آهنگ بی‌اعتبار کردن کل کار و حتی شخص مترجم دارد و چه نقدی که بی‌هیاهو مترجم را از ایرادات کارش مطلع می‌کند. منتقدانی بوده‌اند که یا بنا به درخواست این مترجم یا خودانگیخته با نامه و تلفن ایرادهایی را مطرح کرده‌اند که اگر توفیق یار باشد آنچه پذیرفتنی است در چاپ‌های بعدی آثار چاپ شده و در کار ترجمه آثار دیگر مراعات خواهد شد. این در حالی است که آنها نه کوس اخلاق زده‌اند و نه خدا و کائنات را ناظر بر انصاف خویش گرفته‌اند. چه این منتقدان و چه آنان که با ذره‌بین به شکار خطا یا خطاهایی می‌روند تا بی‌درنگ، با جنجال و با درشت‌نمایی از آن جنگ‌افزایی علیه ترجمه و حتی علیه مافی‌الصدور مترجم بسازند، در نهایت اگر نگوییم به نفع مترجم، توانیم گفت به نفع تاریخ ترجمه عمل کرده‌اند. اینکه ایرادهای آقای شهابی یا هر منتقدی به کدام یک از آن دو حدّ نزدیک‌تر است با مقیاسی سنجیده می‌تواند شد که ما آن را مازاد نقد نامیدیم. لیکن این مازاد هرقدر نیز که هاله‌افکنی کند، هرقدر نیز که خویشتنداری و التزام به نقد عینی و بی‌طرف را به مدخلیت و رخنه ناخویشتندار سوژه منتقد وانهد و هرقدر نیز که نقد را به محاکمه و خطاهای مترجمان را به *malum magnum* شرّ کبیر و وسواس خناس تبدیل کند باز هم بی‌توجهی مترجم به اشکالات وارده شده را مجاز نمی‌دارد. هم از این رو پاسخ به مقاله ناقد در مقاله حاضر هم پاسخی به مازاد نقد ناقد بود و هم پاسخی به ایرادها. از هر دو وجه نگارنده سپاسگزار ناقد است. از وجه اول از آن رو که تقابل و غیریت اساساً کشمکش با نفس خویش را برمی‌انگیزد و از وجه دوم از آن رو که گرچه عمده ایرادات بنا به استدلال

عرضه شده در این مقاله - که چه بسا باز هم قابل ایراد باشد - پذیرفتنی نبودند، همان بخش پذیرفتنی ایرادات ما را مدیون ناقد می‌کند.

## فهرست منابع

### الف - فارسی

۱. جمادی، سیاوش (۱۳۸۶)، "اجمال بدون تفسیر"، *خردنامه همشهری*، شماره ۱۹، مهر ۱۳۸۶.
۲. جمادی، سیاوش (مترجم و مؤلف) (۱۳۷۹)، *یادبود ایوب در جهان کافکا*، تهران: نشر قطره.
۳. هیدگر، مارتین، *در آمد وجود و زمان*، ترجمه منوچهر اسدی، آبادان و اصفهان: نشر پرسش، ۱۳۸۰.
۴. هیدگر، مارتین، *وجود و زمان*، ترجمه محمود نوالی، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز و مؤسسه سه علامه تبریزی، ۱۳۸۶.

### ب - آلمانی و انگلیسی

1. Heidegger, Martin, *Vom Wesen der menschlichen Freiheit*, Vittorio Klostermann, 1982
2. Heidegger, Martin, *Beiträge Zur Philosophie (Vom Ereignis)*, Vittorio Klostermann, 2003
3. Heidegger, Martin, *Contributions to Philosophy (From Enowning)*, trans. By Parvis Emad & Kenneth Maly, Bloomington, Indianapolis, Indiana University Press, 1999.
4. Heidegger, Martin, *Die Grundprobleme der Phänomenologie*, Vittorio Klostermann, 2005
5. Heidegger, Martin, *Wegmarken*, Vittorio Klostermann, 2004
6. Macann, Christopher (ed.), *Martin Heidegger: Critical Assessments*, vol. III: Language, London & New York: Routledge, 1992.